

فرهنگ چیست؟

گردآوری و تنظیم: خدابخش نژادسلیم

تعریف فرهنگ

در آثار کهن ایران واژه فرهنگ به معنی ادب و تربیت به کار رفته است که با پسوند 'ستان'، به صورت فرهنگستان و به معنی دبستان، و مکتب آمده است.

توجه انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان و فلاسفه به فرهنگ و فرهنگ‌شناسی سبب ارائه تعاریف گوناگونی از این مقوله مهم انسانی شده است، به نحوی که گفته می‌شود تاکنون بیش از ۳۰۰ تعریف از فرهنگ ذکر شده است.

مفهوم فرهنگ در ایران پیشینه طولانی دارد، و این امر را می‌توان در بررسی و مطالعه آثار نویسندگان و پژوهشگران این سرزمین به دست آورد.

واژه فرهنگ از دو جزء 'فر' و 'هنگ' تشکیل شده است.

'فر' به معنی نیروی معنوی، شکوه، عظمت، جلال، و درخشندگی است. علاوه بر این 'فر' پیشوند است که در این صورت به جای معنی جلو، بالا و پیش می‌نشیند. در اینجا 'فر' در معنی پیشوند به کار برده می‌شود.

'هنگ' از ریشه اوستائی *Thanga* (سنگ) به معنی کشیدن، سنگینی، وزن، گروه و وقار می‌باشد. معنی ترکیبی این دو واژه بیرون کشیدن و بالا کشیدن است که منظور از آن بیرون کشیدن مجموع دانستنی‌ها و نیروها و استعدادهاى نهفته افراد یک ملت برای پر بار کردن پدیده‌ها و خلاقیت‌های ناشناخته آدمی است (محمودی بختیاری، علیقلی، فرهنگ و تمدن ایران، ص ۳۴-۳۰).

بنابراین کشور یا جامعه‌ای که می‌تواند این نیروها و استعدادهاى نهفته را شناسائی کرده، پربار سازد و به کار برد، دارای فرهنگی غنی و سازنده است که در واقع مفهوم خلاقیت فرهنگی است، که به زعم ویل دورانت تمدن نامیده می‌شود. حاصل این جریان منطقی، در شناسائی، پرورش، و کاربرد توانائی‌های یک جامعه است.

در اصطلاح بین‌المللی واژه کالچر (*Culture*)، از واژه لاتینی کالچورا (*Cultura*)، گرفته شده که خود از کالچورر (*Cultures*)، به معنی پروراندن، رویاندن، باروری و یا پرداخت و آرایش زمین و درخت است. اصطلاح آگریکالچر (*Agreculture*)، به معنی کشاورزی از همین ریشه است.

در فرهنگ‌نامه‌ها تعاریف، متعددی از واژه فرهنگ آمده، که به اختصار، تعریفی را که در برهان قاطع آمده، می‌آوریم:

'فرهنگ بر وزن فرهنگ است که علم و دانش و عقل و ادب و بزرگی و سنجیدگی و کتاب لغت فارسی و ... شاخ درختی را نیز گویند که در زمین خوابانیده از جای دیگر سر برآورده و کاریز آب را نیز گفته‌اند چه دهن فرهنگ جایی را گویند از کاریز که آب آن بر روی زمین آید' .

در کتب و آثار قدیم فارسی واژه فرهنگ در مفاهیم مختلف به کار برده شده است به‌اندازه‌ای که گاه معانی مجازی جای معانی حقیقی آن را گرفته است.

برخی از این معانی عبارت هستند از:

رأی، هوش، عقل، خرد، حکمت، علم، دانش، ادب و تربیت درست، هنر، آگاهی، نیروی سنجش و قوه تمیز نیک از بد، شناختن حد هر چیز، فضیلت اخلاقی، مجموع صفات پسندیده، فضایل روحی و معنوی، آرایش جان، موجب سروری و سالاری، سودمندی و بی‌آزاری، مایه نیکنامی، تندرستی روان، مایه زنده‌دلی، برتر از گوهر، وقار، بزرگواری، شرف، مایه فخر، معیار وزن و قد و اعتبار، ذكاء و فطنت، فر و شکوه و جلال، اندیشه درست، هوشیاری.

از زمان پیدایش و رشد جامعه‌شنای علمی، انسان‌شناسی و دیگر شاخه‌های مختلف علوم انسانی، هریک از صاحب‌نظران به‌زعم خود تعریف تازه‌ای برای فرهنگ ذکر کرده‌اند بعضی فرهنگ و تمدن را یکی دانسته و بعضی دیگر آنها را به‌عنوان دو مقوله جداگانه مورد تبیین قرار داده‌اند.

تایلر

اگرچه بعضی از صاحب‌نظران بر تعریفی که تایلر از فرهنگ به‌دست داده انتقاداتی وارد ساخته‌اند، اما گفته می‌شود که کامل‌ترین تعریفی که از فرهنگ تاکنون مطرح شده از او است. به‌نظر او 'فرهنگ مجموعه آمیخته و پیچیده و نظام یافته‌ای است از دانستنی‌ها و شناسائی‌ها، هنرها و باورها و آئین‌ها، حقوق و آداب و رسوم، منشاء خوبی‌ها و بسیاری چیزها که انسان از جامعه خویش کسب کرده است (کتاب فرهنگ ابتدائی).

ماکس وبر 'Max weber'

'فرهنگ از یک سلسله روش‌ها و زمینه‌ها متأثر است که آن روش‌ها و زمینه‌ها افراد جامعه را به هم می‌پیوندند و در رفتار و کردار و روابط اجتماعی آنها منعکس می‌شود' .

روت بندیکت (Ruth bendict)

که از پیروان مکتب شخصیت‌اساسی و اصالت فرهنگ است، می‌گوید:

هر نمونه فرهنگی نموداری از شخصیت مردمی است که وابسته به آن فرهنگ هستند.

وی سپس فرهنگ را چنین تعریف می‌کند:

فرهنگ اصطلاحی جامعه‌شناختی است برای رفتار آموخته، رفتاری که با آدمی زاده نمی‌شود و برخلاف رفتارهای زنبورها و مورچه‌های اجتماعی توسط یاخته‌های نطفه تعیین نمی‌شود. بلکه هر نسل باید آن را از مردم بالغ بیاموزند.

جیمز وست، رالف لیتون و کاردینر از پیروان و پایه‌گذاران این مکتب می‌باشند. به نظر این گروه فرهنگ عبارت از سیمای خارجی و کلی نهادها است، که منظور از نهادها 'شکل ثابت طرز تفکر یا رفتار مشترک گروهی از افراد است که از طرف جمع پذیرفته شده و قابل انتقال به سایرین می‌باشد و سرپیچی از آن موجب آشفتگی فرد یا گروه می‌شود.

هرسکوویتس (Melville Herskovits)

به نظر او فرهنگ اساساً بنائی است مبین تمامی باورها، رفتارها، واکنش‌ها، ارزش‌ها و مقاصد که شیوه زندگی هر ملت را مشخص می‌کند و بالاخره عبارت است از هر آنچه یک ملت دارد، از آنچه که می‌کند و هرآنچه که می‌اندیشد. وی اضافه می‌کند که یک 'فرهنگ' آن قسمت از محیط است که به دست انسان ساخته شده و تأثیر پذیرفته است، فرهنگ ماوراء پدیده‌های غریزی است که فرد از گروه‌های انسانی یا به وسیله رفتار آگاهانه آموخته و یا توسط تکنیک‌ها و شیوه‌های گوناگون، نهادهای اجتماعی، باورها و اشکال مختلف تماس و غیره به‌طور ناآگاهانی تحت تأثیر قرار گرفته است.

راد کلیف براون (Radclif Brown)

وی به‌عنوان جامعه‌شناس می‌گوید:

واقعیتی که من بدان نام فرهنگ می‌دهم فرآیند فراداد فرهنگی است، یعنی فرآیندی است که از راه آن در یک گروه یا طبقه اجتماعی معین زبان، باورها، تصورات، پسندها، دانستنی‌ها، چیره دستی‌ها و انواع عرف‌ها دست به دست از شخصی به شخصی و از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود.

جوزف روسک و رولندوارن

در کتاب مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی درباره فرهنگ چنین آورده‌اند:

'فرهنگ به‌نحوه زیستی گفته می‌شود که هر جامعه‌ای برای رفع احتیاجات اساسی خود از حیث بقاء، ادامه نسل، و نظام امور اجتماعی اختیار می‌کند' (جوزف روسک، رولندوارن، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی، ترجمه بهروز نبوی و کریمی، ص ۹).

آثار این انتخاب را در چگونگی تأثیراتی که آدمی در محیط خود می‌گذارد می‌توان به دست آورد. براساس این تعریف عواملی مثل هنر، ادب، موسیقی، فلسفه و غیره، را نیز می‌توان جزء اجزاء فرهنگ به حساب آورد. به این ترتیب می‌توان گفت ثمره واقعی و قابل مشاهده کوشش انسان‌ها در زندگی اجتماعی فرهنگ خوانده می‌شود.

فرانتس فانون و امه سزر

فانون، متفکر سیاه‌پوست، در کنگره جهانی ادبا و شخصیت‌های فرهنگی سیاه‌پوست که در سال ۱۹۵۶ در پاریس برگزار شد، در گفتار خود با عنوان 'نژادپرستی و فرهنگ'، تعریف زیر را از فرهنگ ارائه داده است، 'فرهنگ عبارت از مجموعه‌ای از حرکات و روش‌های فکری است که از برخورد بشر با طبیعت و با هم‌نوع خود به‌وجود می‌آید' (فرانتس فانون، نژادپرستی و فرهنگ، ترجمه منوچهر هزارخانی، ص ۴۹). در همین کنفرانس و امه‌سزر، وقتی پیرامون شکفتگی تمدن سخن می‌گوید، فرهنگ را چنین تعریف می‌نماید:

'تمدن هرگز اختصاصی نیست و لازمه شکفتگی او مجموعه کثیری از منابع تفکر، سنن، اعتقادات، طرز فکرها، ارزش‌ها، مجموعه‌ای از ابزار فکری، مجموعه سنجیده‌ای از احساس و فرزاندگی و حکمت است که به آن فرهنگ می‌گوئیم'.

رابط ردفیلد

برخلاف دیگران فرهنگ را یک مقوله قراردادی می‌داند و می‌گوید:

'فرهنگ تفاهمی قراردادی است که در اعمال و ساخته‌ها تجلی می‌کند و جوامع را از یکدیگر متمایز می‌سازد'.

گی‌روشه

به‌نظر گی‌روشه فرهنگ عبارت است از:

'مجموعه به هم پیوسته‌ای از انحاء اندیشه، احساس کم و بیش صریح که به‌وسیله اکثریت افراد گرفته شده است و برای اینکه این افراد گروه معین و مشخص را تشکیل دهند این مجموعه به هم پیوسته، به‌نحوی که در عین حال عینی و سمبلی است، به‌کار برده می‌شود'.

ادوارد سایبر

مردم‌شناس، زبان‌شناس، روانشناس آمریکائی که در زمینه فرهنگ و شخصیت و زبان نظریات قابل توجهی دارد. فرهنگ را عبارت از سیستم رفتارها و حالات متکی بر ضمیر ناخودآگاه می‌داند.

خصوصیات اساسی فرهنگ

۱. فرهنگ یک گروه شامل انواع مدل‌های اجتماعی رفتار است که به‌وسیله همه یا اکثریت اعضا گروه جامعه عمل به‌خود می‌پوشد.

۲. جامعه یک اصطلاح فرهنگی است که افراد، به نسبت روابطی که با یکدیگر دارند، برای بیان برخی از صور رفتارهای خود به کار می‌برند.

۳. مکان حقیقی فرهنگ عبارت از وقوع اعمال و ضوابط بین افراد است، که از نظر ذهنی برخوردار از دنیائی مفاهیم است که هرکس در جهت منافع و روابط خود با دیگران می‌تواند به‌وسیله آن ابزار

هویت کند.

۴. هر فرد معرف جزئی از فرهنگ و شاخه‌ای از درخت فرهنگ گروهی است که به آن تعلق دارد.

منشاء فرهنگ

شناخت منشاء فرهنگ و عوامل مربوط به آن مستلزم مطالعه رفتار انسان، از ساده‌ترین و ابتدائی شکل آن، است تا بتوان عوامل فرهنگی و انسانی را از عوامل زیستی آن تمیز دارد (در همین کتاب، فصل انسان‌شناسی پیش از تاریخ عمده تکیه بر چگونگی پیدایش فرهنگ دارد).

این امر مستلزم آن است که جامعه انسانی و رفتار او به صورت طبیعی (یعنی انسانی که تحت تأثیر هیچ یک از نظام‌های فرهنگی و اجتماعی نباشد) مورد مطالعه قرار گیرد. چنین چیزی نشدنی است و نه دست‌یافتنی؛ زیرا حتی ابتدائی‌ترین شکل جوامع انسانی نمی‌تواند رفتار فردی و یا گروهی نداشته باشند.

گروهی معتقد هستند جوامعی را که تحت عنوان ابتدائی توصیف می‌کنیم از بعضی جهات، فرهنگی پیچیده‌تر از فرهنگ ما دارند. بنابراین هیچ جامعه یا گروه انسانی یافت نمی‌شود که شیوه خاص زندگی خود را نداشته باشد.

در بررسی عوامل کلی فرهنگ و تمدن، ارتباط بین انسان و محیط شاخص‌ترین مقوله‌ای است که در زایش فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد. کاربرد توانائی‌های انسان در محیط طبیعی و اجتماعی پیامد دو جریان منطقی بین این دو عامل، یعنی انسان و محیط او است.

تیلر در تعریف‌های بسیاری که درباره فرهنگ پیشنهاد کرده، یکی را شامل توانائی‌ها و عاداتی می‌داند که آدمی، به عنوان عضو جامعه، کسب کرده است. پرورش و کاربرد توانائی‌های انسان یکی از اساسی‌ترین وجوه متمایز جوامع ابتدائی، در حال رشد و رشدیافته است. در واقع اصول و روش‌هایی را که جامعه برای این آفرینش فرهنگی به کار می‌برد تمدن آن را می‌سازد.

نخستین مراحل آفرینش فرهنگی در جوامع و گروه‌های مختلف انسانی، با یکدیگر شباهت داشته است، زیرا انگیزش‌های ابتدائی انسان جنبه‌های بیولوژیکی، مانند تأمین غذا، نیاز جنسی، و صیانت ذات داشته است و به گفته گلدن واپزر، عوامل عمده و مشترک تعیین‌کننده فرهنگ جوامع شامل وحدت روانی، یکسان و همگانی بودن احتیاجات حیاتی و یکسان بودن محیط مادی بشر بوده است (کلاین‌برگ، روانشناسی اجتماعی، علی‌محمد کاردان، ص ۷۱).

رالف لیتون (R. Linton)، امور ثابت و همیشگی محیط زندگی و طبیعت بشر را در رشد و پیدایش همه نظام‌های اجتماعی مؤثر می‌داند. انسان‌شناسی پیش از تاریخ، می‌تواند وجوه اشتراکی یا عامل اولیه مشترکی را که سبب پیدایش فرهنگ‌های مختلف، در سرزمین‌های گوناگون، شده کشف و مورد بررسی قرار دهد (همین کتاب، به فصل انسان‌شناسی پیش از تاریخ مراجعه شود).

حوادث اجتماعی در آفرینش و تحول فرهنگی نیز نقش اساسی دارد. دخالت و نفوذ انسان در محیط، به تدریج، اثرات یکسویه عامل طبیعی را در پیدایش فرهنگ ضعیفتر و ضعیفتر می‌سازد، و نقش اساسی را حوادث و رویدادهای اجتماعی به دست می‌گیرند. رالف لینتون در بررسی‌های خود در جامعه تانالا در ماداگاسکار، به این مقوله مهم دست یافته است. وی می‌گوید:

'در این جامعه دو خواهر می‌توانستند همسر یک مرد بشوند ولی وقتی یکی از خواهرها دیگری را مسموم ساخته بود از آن پس این‌گونه ازدواج تابو (ممنوع) محسوب گردید' .

روی هم رفته منشأ فرهنگ انسانی نه کاملاً ریشه در طبع انسانی دارد و نه در محیط طبیعی؛ بلکه ریشه در جامعه‌ای دارد که در آن زاده شده و به سر می‌برد و از او انسانی اجتماعی ساخته است. به نحوی که محیط و طبیعت او را تحت اختیار و سلطه خویش درآورده است.

نیازها و توانایی‌های زیستی آدمی سبب محدودیت‌های رفتاری و فرهنگ آفرینی شده است. اساسی‌ترین این موانع در فرهنگ‌زائی عبارت هستند از:

۱. نیاز انسان به خوراک و مسکن

۲. وجود غریزه جنسی

۳. الزام به جفت‌گیری زن و مرد برای تولیدمثل (به‌جز در موارد تلقیح مصنوعی)

۴. ناتوان بودن نوزاد انسان از بدو تولد تا پایان کودکی

۵. انحصار عمل زایمان به زن

عوامل بالا، همراه با گوناگونی شرایط زیست، تأمین غذا و نیازمندی‌ها، فرهنگ‌های گوناگون را به وجود می‌آورد که با شرایط اولیه آنها سازگاری دارد. عمل آمیزش جنسی نزد همه جوامع امری غریزی و الزامی است اما در عین حال، شیوه و روش آن در نحوه انتخاب جفت، زمان، مکان، گروه و غیره متفاوت است. به این دلیل نظام‌های جنسی متفاوتی در جوامع گوناگون به وجود می‌آورد. همچنین است در مورد مراقبت از اطفال، شیوه انتقال فرهنگ و فرهنگ‌پذیری.

لسلی‌وایت بر آن است که فرهنگ، با تمام اجزاء و جنبه‌های آن، متکی به استفاده انسان از نماد و زبان است 'وی اجزائی ترکیبی فرهنگ را شامل چهار مقوله زیر می‌داند:

۱. ایدئولوژی

۲. جامعه‌شناسی

فرهنگ – فرد – جامعه

تا فرد در جامعه پذیرفته نشود و فرهنگ آن را جزء وجود خویش نسازد، آن را انتقال نخواهد داد. **اگوست کنت** و **دورکیم** رفتار انسانی را زادهٔ جامعه می‌دانند و به فرد توجه نکرده‌اند.

آنان محرک رفتار آدمی را در جامعه جستجو می‌کنند.

روسو، فروید و سارت انسان را مرکز قرار داده و تجزیه و تحلیل خود را براساس ویژگی‌های رفتاری فرد قرار داده‌اند. گروهی دیگر از روانشناسان مثل واتسن، پاولف و اسکینر، منشاء رفتار انسانی را از کوشش‌ها و غرایز آن می‌دانند. فرد در جامعه، الگوها، ارزش‌ها، و مجموعهٔ ویژگی‌های نهادی شده را جذب می‌کند، به‌گونه‌ای که بدون آنها هیچ است. این چنین فردی وقتی از جامعهٔ خود جدا شود و در جامعه دیگری وارد گردد، تا زمانی که در یک جریان متعادل فرهنگی قرار نگیرد، همچنان بیگانه و تهی از خود است. زمانی این تعادل حاصل می‌شود که بین ارزش‌ها، سنت‌ها، الگوها، مجموعه ویژگی‌های فرهنگی جامعه تازه با آنچه که در گذشته کسب کرده است، ارتباط و هماهنگی برقرار گردد.

- زبان، یکی از ویژگی‌های فرهنگی
- فرهنگ، جامعه

زبان، یکی از ویژگی‌های فرهنگی

یکی از این ویژگی‌های فرهنگی زبان است، که البته به تنهایی قادر به انتقال و تثبیت ارزش‌های تازه و متعادل‌سازی آن نیست. به نظر لوی استروس، 'بهترین پدیدهٔ فرهنگی زبان است' و زبان‌شناسی قادر است روش‌های اساسی را برای بررسی عوامل مختلفی که سبب پیدایش نظام‌های گوناگون در یک فرهنگ می‌شود تعیین نماید. بخش اعظمی از فرهنگ یک جامعه، به‌صورت عینی و عملی، از نسلی به نسلی دیگر منتقل می‌شود و زبان وسیله و ابزار این انتقال و آموزش است. ولی باید توجه داشت که تنها آموختن زبان یک قوم نشانهٔ پذیرش فرهنگ آن نیست. مردم بسیاری از کشورهای به‌وسیلهٔ اروپائیان تحت استعمار قرار گرفتند، زبان کشورهای سلطه‌گر را آموختند، ولی شیوهٔ زندگی و فرهنگ آنها را در بست نپذیرفتند. اگر می‌بینیم که کشورهای جهان سوم مشابه مردم کشورهای رشد یافته زندگی می‌کنند از آن رو است که مقولات مادی فرهنگ در سراسر کره زمین گسترده شده و شیوهٔ مردم سراسر گیتی را به هم شبیه ساخته است.

از این رو نمی‌توان این مقوله را فرهنگ انگلیسی یا آلمانی یا غیره نامید بلکه می‌تواند زیر عنوان تمدن و فرهنگ اروپائی قرن بیستم توصیف گردد. البته این بدان معنی نیست که بعضی از افراد جوامعی مثل هند،

الجزایر، لیبی و غیره دستخوش شوک فرهنگی نشده و یا شیفته فرهنگ غیر خودی نشده باشند. این پدیده در همه جوامع بشری مصداق دارد. حضور یک ایرانی، هندی، چینی و ... در مرکز تمدن و فرهنگ اروپایی، مثل پاریس و لندن آنها را دستخوش چنین حالتی خواهد کرد که وعوارض فرهنگی آن پیدایش پدیده حاشیه‌نشینی فرهنگی است که مصداق 'من در میان جمع و دلم جای دگر است' را خواهد داشت.

کودک پیش از آنکه در جریان آموزش مفاهیم الزامی جامعه قرار گیرد، متأثر از مقولات عینی می‌شود. او از چگونگی سیستم امر و نهی جامعه آگاهی سنجیده و ارادی ندارد. بیشتر جنبه‌های عینی جامعه اعمال او را هدایت می‌کند. او نخست با فرهنگ مادی جامعه آشنا می‌گردد. افراد و اشخاص را به راحتی تشخیص می‌دهد. از نژاد، ملت، طبقه، اخلاق، حیثیت و غیره آگاهی ندارد، و حتی اگر همبازی او یک کودک سیاه‌پوست باشد و فرهنگ و مشخصات نژادپرستی هم در آن جامعه حاکم باشد و او از این مقوله متأثر نمی‌شود و چه بسا اگر همبازی سیاه‌پوستش را از او جدا کنند واکنش نشان خواهد داد.

کودک حداقل تا سن ۶ سالگی زیر تأثیر مفاهیم و مصادیق عینی است و به تدریج که از سیستم ارزش‌ها و احساسات جامعه متأثر می‌گردد مفاهیم و مقولات انتزاعی و غیرمادی در ذهن و شخصیت او شکل می‌گیرند. جریان یک‌طرفه فرهنگی شدن بدل به یک جریان دوطرفه می‌گردد. یعنی مفاهیم عینی و ذهنی با مشارکت یکدیگر در ساختن و قوام دادن شخصیت او تأثیر می‌گذارد. با افزایش میزان یادگیری، رشد جسمی، گسترش ارتباطات با فرهنگ مادی توأم برای تکوین شخصیت فرد وارد کار می‌شوند. با آنکه فرهنگ نقش بارز و اساسی در شخصیت فرد دارد، ولی تأثیر آن بر روی همه افراد یکسان نیست و این بدان سبب است که فرهنگ ضمن آنکه از وحدت برخوردار است، در عین حال، از عناصر گوناگونی تشکیل شده که تأثیر آنها بر افراد یکسان نیست. به این دلیل افراد یک جامعه ضمن اینکه مجموعاً در جریان فرهنگی شدن قرار می‌گیرند، اما هر یک فرهنگ خاصی دارند.

فرهنگ و شخصیت

انسان‌شناسان بر آن هستند که فرهنگ بر جامعه اولویت دارد. آنها جامعه را ابزار و وسیله‌ای برای اتصال فرهنگ می‌دانند. جامعه‌شناسان، برخلاف انسان‌شناسان، اولویت را به جامعه می‌دهند، و آن را به عنوان یک واقعیت مورد توجه قرار می‌دهند، واقعیتی که به صورت امور اجتماعی، سازمان‌ها و نهادها تحقق یافته است.

رالف لیتون می‌گوید:

'جامعه گروه متمایز انسانی و مجموعه‌ای از افراد است که آموخته‌اند با یکدیگر همکاری کنند. ولی فرهنگ گروه متشکل از الگوی رفتار است. گرچه فرهنگ و جامعه روابط درونی نزدیکی دارند ولی از

یکدیگر متمایز هستند و پدیده‌های گوناگونی عرضه می‌دارند' .

رفتار یک گروه خواه‌ناخواه تحت‌تأثیر فرهنگ جامعه‌ای است که در آن شکل گرفته است. هیچ‌کس نمی‌تواند از حد و مرزی که هنجارها و ارزش‌های اجتماعی برای افراد تعیین کرده است خارج شود، زیرا عنوان کجروی و هرج و مرج را پیدا خواهد کرد.

کروبر در بیان تفکیک حوزه فعالیت جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی بر آن است که کار جامعه‌شناسی شناخت جامعه و کار انسان‌شناسی شناخت انسان و محصول انسانی او، یعنی 'فرهنگ'، است.

فونکسیونالیست‌ها، که خود را انسان‌شناس فرهنگی معرفی می‌نمایند، بر آن هستند که پیامدهای فرهنگی با ساختمان اجتماعی جامعه پیوستگی دارند. بنابراین نتایج و آثار آنها به‌عنوان 'کارکرد' جامعه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بعضی از انسان‌شناسان، که معتقد به اصالت فرهنگی هستند، معتقد هستند که باید فرهنگ را به‌عنوان یک کل مستقل از جامعه مورد مطالعه قرار داد، آنها می‌گویند هر جامعه فرهنگ خاص خود را دارد و بستگی به 'من' ندارد و خارج از 'من' مستقل به‌وجود آمده است. بنابراین می‌توان فرهنگ را به‌طور مستقل و جدای از کسانی که دارای آن فرهنگ هستند، مورد مطالعه قرار داد. آنها برآن هستند آنچه‌ان که علمی به نام زبان‌شناسی وجود دارد، دانشی هم به نام فرهنگ‌شناسی وجود خواهد داشت. به این ترتیب و به زعم انسان‌شناسان، برای شناخت هر جامعه یا دوره‌ای باید فرهنگ آن را مورد مطالعه قرار داد. شناخت تطورات جوامع بدون فرهنگ‌شناسی امکان‌پذیر نیست.

روت بندیکت می‌گوید:

' آنچه باعث شد که فرهنگ ما خصوصیات خود را یافته باشد نژاد ما نیست بلکه فرهنگی است که در آن زندگی می‌کنیم. شناخت جوامع بشری باید براساس بررسی انواع فرهنگ‌ها باشد، این امر ضمن اینکه وجوه مشترک بین فرهنگ‌ها را آشکار می‌سازد، خصوصیات هر فرهنگ را مورد شناسائی قرار خواهد داد. بهترین فایده این کار آن است که آنچه را نسبی است دیگر مطلق نمی‌انگاریم و خود را برتر از دیگران نمی‌دانیم' .

فیرث (Firth)، بر آن است که انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان مکمل یکدیگر هستند و هر یک، متناسب با خصوصیات خود، بر شناخت قسمتی یا جنبه‌ای از رفتار آدمی تأکید می‌نمایند. به نظر او جامعه بر ترکیب انسانی مردم و روابط آنها تأکید می‌کند و فرهنگ بر ترکیب منابع ذخیره شده مادی و معنوی انسان، که انسان‌ها در جریان یادگیری اجتماعی به کسب آنها نائل شده و به نسل‌های دیگر منتقل کرده‌اند، اصرار می‌ورزند.

به این ترتیب بین انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان پاسخ قطعی در مورد اولویت فرهنگ یا جامعه به‌دست نیامده و توافق قطعی حاصل نشده است. انسان‌شناسان برآن هستند که فرهنگ بر جامعه اولویت دارد، ولی جامعه را وسیله‌ای برای انتقال فرهنگ می‌دانند.

به نظر **رالف لیتون** گرچه فرهنگ و جامعه همواره با یکدیگر پیوستگی دارند، ولی هر کدام پدیده‌ای

جداگانه هستند. ارتباط بین این دو به وسیله افراد برقرار می‌گردد. آنها با اعمال و رفتار خود الگوی فرهنگی را پایه‌گذاری می‌کنند. با وجود این هر فردی تبلور یا نماینده‌ی جزئی از فرهنگ جامعه خود می‌باشد، نه کل آن. هیچ فردی نمی‌تواند کلیه جنبه‌های فرهنگی جامعه خود را بشناسد و آنها را به کار برد، اما وقتی جامعه تشکیل می‌شود همه افراد آن به‌طور گروهی مجموعه جنبه‌ها و الگوهای فرهنگی مختلف خود را خواهند شناخت و به آن عمل خواهند کرد.

ارتباط بین فرهنگ و جامعه

کدر بیان ارتباط بین فرهنگ و جامعه می‌توان گفت که فرهنگ مظهر کلیه تجارب گذشته است که جامعه در طول عمر خود به‌دست آورده است'. (رالف لینتون، سیر تمدن، ص ۲۴ و ۲۵)

قدرت حاکمیت فرهنگ بر افراد در همه جا یکسان نیست و شدت و ضعف دارد. در برخی از جوامع از مراحل ابتدائی زندگی هر فرد تا دوران بزرگسالی آن، در یک جهت سیر می‌کند. در حالی‌که در جوامع دیگر بین این دو مرحله تضاد وجود دارد. در جامعه ایران والدین تا آخرین مراحل زندگی آنها خود را مسئول اعمال و رفتار فرزندان را به خانواده و والدین حفظ می‌کند.

نسل جدید در پویش و تحولات فرهنگی

نسل جدید در پویش و تحولات فرهنگی مقولات دیگری را جستجو می‌کند که مورد قبول گذشتگان نیست. لینتون می‌گوید:

'پدران امروزی توقع دارند که مربیان بیچاره تمایلات و ارزش‌های معنوی را در روح کودکان آنها جایگزین سازند و حال آنکه خود آنها در اعمال و رفتار عادی به‌هیچ وجه پای‌بند آن اصول نیستند. انتقال این‌گونه ارزش‌ها و تمایلات از راه زبان و گفتار هرگز به نتیجه نمی‌رسد. جوان به لفظ یاد می‌گیرد که درباره ارزش‌ها و تمایلات معنوی و حقیقی چگونه باید سخن‌پردازی یا اظهار عقیده کند، لیکن این بیانات با هیجان و احساس درونی خود آمیخته و هم‌ساز نیست و در نتیجه در اعمال و کردار واقعی وی تأثیر می‌گذارد' (رالف لینتون، سیر تمدن، ص ۳۹).

بنابراین ارزش‌ها و معنویات هر جامعه در متن انواع الگوها و رفتارها قرار دارند و هر فرد، به‌موقع خود، آن را کشف می‌کند. القائی و آموختنی نیستند، فرد باید در شرایط خاص خود اعم از سنی یا جنسی، اقتصادی اجتماعی و غیره قرار گیرد تا رفتارهای مناسب و قابل قبول را دریابد. در چنین شرایطی فرد به اصالت ارزش و اهمیت رفتارهای انتخابی و ارادی خود پی برده و شناختی توأم با ادراک در او حاصل می‌شود که منجر به بروز تلاش و خلاقیت فرهنگی خواهد شد.

بنابر آنچه که گفته شد فرد در جریان رشد خود به‌طور مستقیم و عملی تحت تأثیر قسمت‌هایی از عناصر فرهنگی خود قرار می‌گیرد و آنها را کسب می‌کند. کودکان، خودبه‌خود، از پدران و بزرگترهای خود تقلید می‌کنند. دوست دارند که الگوها و سمبل‌های خود را از آنها کسب کنند، از این‌رو به‌راحتی آنچه را که سبب سازگاری اجتماعی آنها می‌شود به‌طور مستقیم و عملی انتخاب می‌کنند. انتخاب این نوع الگوها بیشتر جنبه عینی و مادی دارد نه جنبه تحلیلی و معنوی.

تحقق یافتن یا انتقال و آموزش باورها- ارزشها و الگوها

انتقال و آموزش باورها، ارزشها، الگوها و غیره بدین‌گونه تحقق می‌یابد:

یکی با سازمان‌های رسمی است که از تحولات و تغییرات اقتصادی اجتماعی هر جامعه تبعیت می‌نماید، مانند مهدکودک، دبستان، دانشگاه وسایل ارتباط جمعی و غیره.

و دوم انتقال میراث‌های فرهنگی از راه سازمان‌های غیررسمی که مربوط به خانواده، ارتباطات درون‌گروهی، برون‌گروهی، همبازی‌ها همسالان و غیره است.

تجزیه و تحلیل پیامد دو جریان رسمی و غیررسمی که در انتقال میراث‌های فرهنگی مؤثر هستند، چگونگی تغییر و تحول فرهنگ جامعه و ارتباط آن را با شخصیت نشان خواهد داد، که کار اصلی انسان‌شناسی فرهنگی محسوب می‌گردد.

فرهنگ پذیری-جذب فرهنگی-انتقال فرهنگ

فرهنگ‌پذیری در مراحل مختلف رشد فرد یکسان نیست، مثلاً در دوران کودکی فرهنگ‌پذیری جریان یک‌سویه دارد کودک، به خودی خود، تحت سلطه فرهنگ در می‌آید. در حالی که یک جوان یا یک میانسال، چون تحت تأثیر مقولات فرهنگی خاصی قرار گرفته، نمی‌تواند به راحتی تحت تأثیر فرهنگ جدید قرار گیرد، از این‌رو با دو جریان متفاوت درگیر خواهد شد، یکی آنکه به تدریج فرهنگ جدید برتری خود را ثابت و استوار می‌سازد و دیگر آنکه این جریان در فرهنگ جدید تغییراتی به وجود می‌آورد.

بخش دوم عمل فرهنگ‌پذیری، یعنی تأثیر متقابل فرهنگ دیروز و امروز بر یکدیگر، مورد توجه جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان است.

تغذیه کودکان در آغاز تولد با مادر است. از این‌رو ارتباط فرزندان، به ویژه دختران، با مادران خود به مراتب بیشتر از ارتباط آنها با پدران آنها می‌باشد، به همین سبب نخستین مراحل انتقال فرهنگی به وسیله مادر تحقق می‌پذیرد. او در تنظیم دفعات شیردهی، مدت شیردهی، جایگزینی مواد غذایی دیگر به جای شیر، و اعمال روش‌های امر و نهی نسبت به فرزندان مؤثر بوده و راه و رسم زندگی در گروه و جامعه را به فرزندان خود منتقل می‌نماید. به تدریج که کودکان بزرگتر شدند عوامل دیگری غیر از مادر، در جریان انتقال و پذیرش فرهنگی دخالت پیدا می‌کنند. که در نتیجه آن محدودیت‌های زیستی تعدیل شده، و یا از بین می‌روند. در هر حال فرد تحت تأثیر روش‌های گوناگون، عناصر فرهنگی خود را جذب می‌کند و در وجود خود جای می‌دهد، که به آن مرحله جذب فرهنگی گویند. تأثیر این مرحله به اندازه‌ای است که حتی کسانی که مدعی هستند از هیچ اصول و قاعده‌ای پیروی نمی‌کنند باز هم تحت تأثیر مرحله جذب فرهنگی خود می‌باشند. به طور کلی هیچ فردی نمی‌تواند از تجربیاتی که در میان قوم و فرهنگ آن رواج داشته و به دست آورده به کلی جدا شود.

رالف لینتون می‌گوید:

'نفوذ فرهنگ به قدری عمیق است که حتی رفتار دیوانگان به شدت از آن متأثر است. بیماران روحی گرفتار به انواع اختلالات عصبی نیز در میان هر قوم علائم و آثاری از خود ظاهر می‌سازند که بنا به اوضاع محیط و فرهنگ خودشان به وجود آمده و خاص همان منطقه است' (رالف لینتون، سیر تمدن، ص ۴۰).

انتقال فرهنگی پیامدی است که با آن فرهنگ، از راه آموزش، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. انتقال فرهنگ سبب دوام و استمرار فرهنگ در نسل‌های گوناگون می‌شود.

در واقع در نتیجه انتقال فرهنگ از بزرگسالان به خردسالان و نسل جوان عمل فرهنگ‌پذیری تحقق می‌یابد، که معمولاً نسل تازه با گوناگونی عناصر تشکیل‌دهنده فرهنگ بیش از آنچه که در گذشته وجود داشته، روبه‌رو می‌شود. به‌رغم جریان الزامی انتقال و جذب فرهنگی به‌وسیله نسل تازه این توانایی در آنها به‌وجود می‌آید که با اراده و اندیشه خود، نسبت به انتخاب پذیرش الگوهای رفتاری و ارزش‌های موجود در جامعه خود، تصمیم می‌گیرند. این امر به‌اندازه‌ای اهمیت دارد که مسیر فکر و عمل انسان تازه را نسبت به گذشته تغییر می‌دهد. او می‌تواند با ادارک لازم آنچه را که سبب انطباق او با جامعه می‌شود و نیازهای او را تأمین می‌نماید انتخاب کند، به این ترتیب افراد می‌توانند با جذب ادراکی فرهنگ خود، زمینه را برای خلاقیت‌های جدید فرهنگی در جامعه فراهم سازند.

جریان انتقال و جذب فرهنگ در جوامع مختلف یکسان نیست. در هر جامعه جریان فرهنگ‌پذیری از هدف‌های کلی جامعه پیروی می‌کند. روت بندیکت برای درک این تفاوت‌ها به مطالعه و مقایسه دو فرهنگ ژاپنی و آمریکایی پرداخته و نتایج زیر را به‌دست آورده است:

در آمریکا انضباط‌های سخت مربوط به دوران کودکی است و هرچه فرد بزرگتر می‌شود از شدت آن کاسته می‌شود، وقتی کودک بزرگ می‌شود می‌تواند خود را مستقلاً اداره کند. در هنگام پیری مجدداً به دیگری وابستگی پیدا می‌کند و باز دستخوش تزییقات می‌شود. در ژاپن این جریان معکوس است کودکان و پیران از حداکثر آزادی برخوردار هستند. پس از دوران کودکی تزییقات و سختگیری‌ها آغاز می‌شود و تا مدتی پس از ازدواج ادامه دارد. از ۶۰ سالگی به بعد در مورد پیرامون همانند کودکان دیگر تزییقات اعمال نمی‌شود.

نگهداری و مراقبت مستمر از فرزندان در جوامع مختلف از شرایط اقتصادی، اجتماعی آنها تبعیت می‌کند. در جامعه‌ای که زنان به فعالیت‌های اقتصادی و کار خارج از خانه سرگرم هستند، نگهداری فرزندان تابع شرایط موجود است. زن کشاورز ضمن انجام دادن کارهای کشاورزی فرزند شیرخوار خود را همراه دارد. او فرزندان خود را به شیوه‌های سنتی به پشت خود می‌گیرد و به امور مربوط می‌پردازد. چنین کودکی از آغاز زندگی با شرایط و ویژگی‌های فرهنگ جامعه خویش، آنچنان که در او مشارکت مستقیم یا غیرمستقیم دارد، آشنا شده و ساختار فرهنگی و شخصیت او پایه‌گذاری می‌گردد. زنی که در شهرهای بزرگ زندگی

می‌کند و در خدمات اقتصادی و اجتماعی جامعه مشارکت دارد، نگهداری و مراقبت از فرزندان او از ویژگی‌های فرهنگ سنتی و غیررسمی برخوردار نیست. او از مؤسساتی مثل مهدکودک و شیرخوارگاه و غیره استفاده می‌کند.

در هر دو حال مکانیزم متفاوت در مورد انتقال، جذب و فرهنگ‌پذیری کودک به‌کار گرفته می‌شود. مربی یا پرورش‌کار مهد کودک در مراقبت از کودکان و نظافت آنها هر قدر هم در انجام وظایف خویش ماهر و مسلط باشد، ولی عمل او در مقایسه با رفتار و ارتباطی که مادر در این شرایط با فرزند خود دارد قابل قیاس نیست، آن وابستگی عاطفی که بین مادر و فرزند وجود دارد بین پرورش کار و کودک نیست. در نتیجه کودکان از لحاظ روانی و عاطفی کمبودهایی دارند، برای تعدیل این نقیصه گفته می‌شود که در استخدام مربیان و پرورش‌کاران شیرخوارگاه‌ها و پرورش‌گاه‌ها اولویت با متاهلین است.

انتقال میراث فرهنگی از جانب سازمان‌های رسمی مثل مهدکودک و دبستان یک جریان رسمی نظام یافته است و حال آنکه در خانه و خانواده که روابط غیررسمی، صمیمانه و دور از هرگونه قالب از پیش‌ساخته است، فرهنگ‌پذیری خودبه‌خود و طبیعی تحقق می‌پذیرد. در این صورت ارزش‌ها، سنت‌ها، و میراث اجتماعی، آنچنانکه وجود دارند، بر شخصیت کودک تأثیر می‌گذارند. انعطاف فراوان در رفتار مادر نسبت به فرزندان تحت تأثیر این عوامل است و حال آنکه در سازمان‌های رسمی اجراء ضوابط مورد توجه است، که چه بسا با ارزش‌ها و میراث‌هایی فرهنگی هم‌گونگی ندارد. به سخن دیگر در خانه و خانواده سبب‌ها بیشتر حقیقی و فرهنگی هستند و ریشه در تاریخ و عمر یک جامعه دارد، از این‌رو انتقال و جذب آنها ساده‌تر و دور از هرگونه مقاومت و آسیب اجتماعی صورت می‌گیرد.

کودک پس از زبان‌آموزی با دیگران ارتباط برقرار می‌کند و به‌تدریج از مجموعه خانواده جدا شده به دنیایی بزرگتر از آن گام می‌گذارد. گروه‌های همبازی و همسالان در کنار خانواده قرار می‌گیرند و کودک در جریان پویای فرهنگی با مجموعه‌های تازه‌ای روبه‌رو می‌گردد. در این مرحله است که کودک به‌تدریج با سؤالاتی رودر رو می‌شود که می‌خواهد یا دیگران به آنها پاسخ دهند. اختلاف بین تمایلات، ارزش‌ها و هنجارهای مورد پذیرش والدین و جامعه از همین مرحله آغاز می‌گردد.

انسان شناسی

انسان شناسی می‌کوشد تا رفتارها و عکس‌العمل‌های گوناگون فرد را در طول زندگی اجتماعی مورد بررسی قرار دهد. او در جریان رشد به‌تدریج، چگونگی عضویت در گروه‌های اجتماعی مختلف را می‌آموزد. او درک می‌کند که هر گروه فرهنگ خاصی دارد و عضویت در آنها مستلزم آشنائی و رعایت مجموعه ارزش‌های فرهنگی آن گروه است. این آشنائی جزء از راه مشارکت عملی در جامعه یا گروه اجتماعی مربوط امکان‌پذیر نیست. به سخن دیگر، آشنائی عملی با کارکرد آداب و رسوم و سنت‌ها است که فرد را در جریان پویای فرهنگ‌پذیری قرار می‌دهد، پویایی که حاصل تجربه نسل‌های گذشته بوده و به‌طور

منسجم و هدفدار به نسل کنونی منتقل شده است. در این حرکات و انتقال، میراث‌های فرهنگی تحت‌تأثیر شرایط تازه اقتصادی، اجتماعی قرار گرفته و دستخوش تحول و تغییر می‌گردد.

پس وقتی جریان جامعه‌پذیری عمیقاً صورت گیرد و فرد در زندگی مشترک جامعه سهیم شود و همانند دیگر اعضا گروه گردد، فرهنگ‌پذیری صورت گرفته است. بدین ترتیب فرهنگ‌پذیری جریانی است که فرد از هر لحاظ و به‌طور عمیق با فرهنگ جامعه خود همانند می‌گردد و شخصیت او شکل می‌گیرد.

گونه‌شناسی فرهنگی

اگر فرهنگ را به معنای کوشش‌های انسانی برای برآوردن نیازهای مختلف خود و غلبه بر طبیعت بدانیم، می‌توانیم آن را به دو بخش اساسی مادی و غیرمادی طبقه‌بندی نمائیم.

فرهنگ مادی شامل ابزارها و اشیائی است که انسان آنها را ساخته، و به دیگران به ارث رسیده است. انسان‌شناسان از آغاز مطالعات خود اصول فنی و ابزار را به 'فرهنگ مادی' نامگذاری کرده‌اند، و الگوها و نوع کلی اشیاء و ابزارها را جزء این مقوله فرهنگی به حساب می‌آورند.

فرهنگ غیرمادی شامل آداب و رسوم و معتقدات است که با خط و زبان آموخته می‌شوند، این آداب اعمالی هستند که سبب برقراری و انتظام روابط اجتماعی می‌شود.

الگوهای رفتاری و بیشتر فرهنگ غیرمادی، در همه جوامع یکسان نیستند. این اختلاف سبب پیچیدگی در مطالعات انسان‌شناسی شده است، زیرا رفتاری که در جامعه‌ای جزء ارزش‌های اخلاقی و معنوی محسوب می‌شود، با همان الگوی رفتاری در جامعه دیگر تضاد دارد.

هر یک از دو جزء کلی مادی و غیرمادی شامل عناصر و اجزاء فعالی هستند که کارکرد و نقش مستقلی دارند. مثلاً کار، عنصری از فرهنگ مادی است که نقش و کارکرد معین و مستقلی دارد.

باوجود آنکه جوامع بشری از آداب و رسوم و الگوهای رفتاری متفاوتی برخوردار هستند، ولی وجوه مشابه رفتار مادی و غیرمادی فراوانی بین آنها وجود دارد.

مرداک (Murdock) اساسی‌ترین این مشابهاات را به ترتیب زیر بیان داشته است:

- | | |
|----------------|--------------|
| ۱- ابزارسازی | ۲- داد و ستد |
| ۳- زناشوئی | ۴- همکاری |
| ۵- مهمان‌نوازی | ۶- پاکیزگی |
| ۷- بهداشت | ۸- آشپزی |
| ۹- زمان‌سنجی | ۱۰- ورزش |
| ۱۱- آرایش | ۱۲- معاشقه |

- ۱۳- رقص
- ۱۵- افسانه‌سازی
- ۱۷- بازی
- ۱۹- مراسم گوناگون
- ۲۱- پاداش دادن و کیفر بخشیدن

- ۱۴- هنرآفرینی
- ۱۶- جادوگری
- ۱۸- آموزش و پرورش
- ۲۰- نامگذاری

این اعمال و الگوها ضمن اینکه نزد جوامع مختلف وجود دارند ولی از لحاظ محتوا و نحوه اجراء و کارکرد فرهنگی اجتماعی با یکدیگر متفاوت هستند و هر یک هدف و نقش مورد قبول محیط اجتماعی خاص خود را دنبال می‌کنند، مثلاً در دو جامعه سرخ‌پوست زونی (Zuni)، و کرو (Crow)، آموزش و پرورش وجود دارد، اما یکی افراد خود را در جهت مسالمت و صلح و عدم خشونت پرورش می‌دهد (زونی‌ها)، و دیگری جنگیدن و خشونت را لازمه ماندن می‌داند (کروها)، افراد، براساس هدف‌هایی که در فرهنگ یک جامعه تعیین می‌شود، تحت‌تأثیر آموزش‌های خاصی قرار می‌گیرند، تا آنچه که سبب دوام و استمرار فرهنگی می‌شود، به‌دست آید. بدین‌سبب انسان‌شناسان تقسیمات و گونه‌های دیگری را برای فرهنگ ارائه داده‌اند.

خصوصیات فرهنگ

فرهنگ امری، اکتسابی، عمومی و غیرغریزی است

ولی در عین حال مظاهر آن در مناطق مختلف یکسان نیست. بدین معنی که می‌توان، ضمن اینکه فرهنگ را عام دانست، در عین حال به مظاهر آنها جنبه خاص داد؛ مثلاً هیچ جامعه انسانی را نمی‌یابیم که فاقد نظام‌های معیشتی، سیاسی خانوادگی، ایدئولوژیکی و غیره باشد. همه آنها از مجموعه نظامات فرهنگی و اجتماعی برخوردار هستند، اما نحوه اجرائی هدف‌ها، و کارکرد آنها در همه جا یکسان نیست.

فرهنگ دارای خصوصیات ثابت است

اما در عین حال تحول‌پذیر بوده و دستخوش تغییرات مداوم و همیشگی قرار می‌گیرد. علی‌الظاهر شکل خانواده ثابت است که ترکیبی از والدین و فرزندان و سازمان فیزیکی به نام خانه. اما ساخت آن، روابط بین افراد، چگونگی استفاده از ابزار و وسایل خانگی، هنجارها و دیگر عناصر تشکیل‌دهنده آن به‌طور مستمر، در حال تحول و دگرگونی است. آنها که در جریان این تغییرات هستند آنچه را که روی می‌دهد کمتر احساس می‌کنند ولی در طی زمان این تغییرات احساس خواهد شد.

برای پیدائی یک رفتار یا یک عنصر فرهنگی در جامعه زمانی بس طولانی لازم است. به همین سبب تغییر و تبدیل آن به آداب و رسوم تازه متضمن زمانی طولانی خواهد بود، که ممکن است چندین نسل

به درازا بکشد.

فرهنگ خاص انسان و جامعه انسانی

فرهنگ خاص انسان و جامعه انسانی است، از این رو به طور وسیعی، تمام افراد و حیات اجتماعی آنان را تحت سلطه خود قرار می‌دهد. فرد جزئی از فرهنگ است. اما، چنانچه بندیکت گفته است، کل مسلط بر فرد است و پیروی از رفتار جمعی یا فرهنگ الزامی است. انسان از تولد تا مرگ تحت تأثیر مجموعه نظام‌هایی است که سبب حیات و سازگاری اجتماعی او می‌شود. انسان، که ویژگی آفرینندگی و نوآوری دارد، ضمن اینکه باید از مجموعه نظام‌های فرهنگی جامعه پیروی کند در انتخاب و عمل به آنها نیز آزاد است، او باید در جامعه زیست کند، چگونگی زیست را خود انتخاب می‌کند. در کجا و چگونه زندگی کردن امری اختیاری است، باید تشکیل خانواده داد. ضوابط اولیه را باید رعایت کرد. از آن پس فرد آزاد است که با هر کسی، هر کجا، در هر زمان و در هر شرایطی ازدواج کند. این مقوله الزامی و در عین حال اختیاری بودن فرهنگ را نشان می‌دهد.

فرهنگ غریزی نیست

اساسی‌ترین وجه تمایز انسان از حیوانات وجود میراث فرهنگی و گسترش و تکامل آن است. اعمال انسان ارادی و برخوردار از تجربیات گذشتگان و انتقال آن به آیندگان است.

حیوانات اعمالی غیرارادی، منبعث از غرایز و نیازهای زیستی دارند. به معنی دیگر، انگیزش رفتاری در حیوانات غرایز و نیازهای زیستی او است و حال آنکه در انسان انگیزش اساسی و رفتاری فرهنگ آن است.

حیوانات میراث فرهنگی ندارند. اعمال آنها جنبهٔ بدنی و ارثی و پایدار دارد و حال آنکه اعمالی انسانی نه غریزی، نه با ثبات و نه یکسان است.

انتقال پذیری فرهنگ

انسان برخلاف حیوانات که فقط یاد می‌گیرند و توان انتقال آموخته‌های خود را به نوع خود ندارند، آنچه را کسب می‌کند به روش‌ها و راه‌های گوناگون به دیگران منتقل می‌کند. مرگ افراد انقراض فرهنگ را در پی ندارد، بلکه فرهنگ مستقل از حیات افراد به زندگی خود ادامه می‌دهد، و حیات اجتماعی نسل‌های آینده را تضمین می‌نماید.

اجتماعی بودن فرهنگ

فرهنگ پیامد زندگی مشترک افراد است. محصول ارتباطی است که بین محیط طبیعی و محیط اجتماعی او برقرار می‌گردد. همهٔ افرادی که در یک جامعه به سر می‌برند، در آفرینش فرهنگی آن شریک هستند. اختصاص رفتار و منش خاص به یک قوم یا یک ملت نشانگر اجتماعی بودن فرهنگ است.

فرهنگ برآورنده نیازهای اساسی حیات اجتماعی است

آداب و رسوم موجود در یک جامعه تا زمانی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که کارکرد مفیدی برای

جامعه داشته و نیازهای اساسی او را برطرف نماید.

به همین سبب است که بسیاری از رفتارهای انسانی، که روزگاری از عناصر مسلط فرهنگ یک جامعه محسوب می‌شده، امروزه جزء اعمال خرافی و غیر مفید به شمار می‌رود.

فرهنگ با شرایط محیط سازگاری و هماهنگی دارد

فرهنگ مردمان ساحل‌نشین با فرهنگ مردمانی که در حاشیه کویر یا دامنه‌های کوهستانی زندگی می‌کنند تشابه مطلق ندارد. آداب و رسوم، هنرها، زبان، ضرب‌المثل‌ها، قصه‌ها، اسطوره‌ها، نظام معیشتی و مجموعه آنچه که فرهنگ یک جامعه را تشکیل می‌دهد، با شرایط محیطی سازگار و هماهنگ است. ارتباط و سازگاری که باید بین محیط و فرهنگ برقرار گردد اساسی‌ترین عامل گوناگونی فرهنگ‌ها به شمار می‌آید.

فرهنگ متشکل و منسجم از یک مجموعه منطقی است

عناصر و عوامل تشکیل‌دهنده یک فرهنگ تحت‌تأثیر اعتقادات و کارکردهای مشترک و متجانسی که با یکدیگر دارند، پیوستگی پیدا کرده و یک مجموعه را تشکیل می‌دهند. این عناصر ضمن اینکه از انسجام و پیوستگی لازم برخوردار می‌شوند، به‌طور مطلق جذب یکدیگر نمی‌گردند. به همین سبب زمینه برای پذیرش تغییرات و تحولات فرهنگی فراهم می‌گردد. شکل و انسجام عناصر فرهنگی در یک جامعه خاص، جهان‌بینی و فلسفه خاص و حیات اجتماعی آنها را مشخص می‌سازد و با آن اعمال و شیوه‌های زندگی مردم را تبیین و تشریح می‌نماید. وجود جهان‌بینی‌های مختلف در ترکیب‌های فرهنگی گوناگون، که از زمینه‌های اولیه ناهمگونی برخوردار هستند، سنجش فرهنگ‌ها را غیرممکن می‌سازد. به سخن دیگر، هرگز نمی‌توان گفت کدام فرهنگ بر دیگری برتری دارد. پیوستگی و ارتباط درونی که در عناصر مختلف تشکیل‌دهنده یک مجموعه فرهنگی وجود دارد، ضمن اینکه انسجام و دوام آن را ممکن می‌سازد، در عین حال وقتی یکی از عناصر آن دستخوش تغییر گردد، کل مجموعه یا سیستم فرهنگی را دستخوش تغییر خواهد کرد. مثلاً تسلط انسان بر آتش پیوستگی و انسجام دیرینه سیستم فرهنگی را متزلزل ساخت و انقلاب فرهنگی بزرگی را در جامعه بشری پدید آورد.

موضوع مطالعه انسان‌شناسی سه عامل ساختار جسمانی، محیط و رفتار انسان اعم از فرهنگی، اجتماعی و روانی است، از این‌رو مطالعه فرهنگ انسانی بدون توجه به جنبه‌های مختلف عوامل بالا امکان‌پذیر نیست. بنابراین تأکید بر یک جنبه از این حالات و خصوصیات نمی‌تواند در تبیین فرهنگ انسانی مؤثر باشد. به سخن دیگر محیط به تنهایی یا تأکید بر عامل فیزیولوژیکی نباید در بیان خصوصیات فرهنگی انسانی مورد توجه قرار گیرد، بلکه ترکیب عوامل فوق انسان‌شناسی را در دستیابی به هدف‌های خود کمک خواهد کرد.

فرهنگ نشان‌دهنده راه و رسم و شیوه زندگی انسان است

چگونگی حضور در جامعه، استفاده از امکانات، توانائی‌ها و حتی اندام‌های انسان از راه فرهنگ به انسان آموخته می‌شود. زمان غذا خوردن، ازدواج کردن، خوابیدن، کار کردن و غیره از راه آداب و رسوم اجتماعی به افراد آموخته می‌شود، و روش و شیوه زندگی او را مشخص می‌سازد، آداب و رسوم

خاصی که در پذیرش اجتماعی فرد مؤثر هستند و هدف‌های زیستی او را در جامعه فرهنگ خود مشخص می‌سازد. براساس آنچه بندیکت در تقسیمات فرهنگی اظهار داشته، چشمداشت فرهنگ جامعه از افراد، شیوه و مشی زندگی آنها را مشخص می‌سازد.

فرهنگ‌ها، در سطح جهانی دارای عناصر مشترکی هستند

چنانکه مرداک گفته است وجوه تشابه زیادی بین فرهنگ جوامع مختلف بشری وجود دارد. و این به‌رغم اختلافاتی است که در شیوه‌های فرهنگ قومی آنها دیده می‌شود. روی هم رفته وجود نظام‌های خویشاوندی، زبان، مقررات مربوط به ارضاء نیازهای جنسی، استفاده از ابزارها و آتش، نامگذاری افراد، اعتقاد به قوای ماوراء الطبیعه، موسیقی، هنر و غیره نشان‌دهنده وجوه مشترک فرهنگی است که بین جوامع مختلف وجود دارد.